

بسم الله الرحمن الرحيم

متن جلسه اصول فقه مقارن

جلسه اول

بحثی که ما با شما فضلاً داریم تحت عنوان خارج اصول فقه مقارن. البته بحث‌هایی که پیشنهاد شده است ما در این مرحله با شما مورد گفتگو قرار بدهیم بیشتر بحث‌های فلسفه فقه است، ولی طوری نیست که بین مباحث اصول فقه و فلسفه فقه یک دیواری باشد که این‌ها را کاملاً از هم جدا کند. از این رو اشکال ندارد، با این‌که موضوعات بیشتر فلسفه فقه است، ولی در اصول فقه هم جای مطرح شدن دارد، مخصوصاً با تذکری که عرض می‌کنم. بحث‌هایی مثل سیره متشرّعه، سیره عقلا، حجّیت عقل، قاعده ملازمه، کاربست‌های عقل در استنباط، کاربست‌های عرف در استنباط. این‌ها بحث‌هایی است که بعضاً پیشنهاد شده است، خوب هم پیشنهاد شده است و هر کسی انتخاب کرده است خوب انتخاب کرده است. از بحث فلسفه فقه و اصول فقه با شما شروع کنیم. مستحضری اصول فقه در واقع دانشی است که ابزارهایی را به شما می‌دهد برای استنباط فنی احکام. همان چیزی که می‌گفتند حاصل مباحث کبرای استنباط قرار می‌گیرد. اگر اهل مطالعات تاریخی هم بوده باشید می‌دانید اصول فقه از ابتدا به عنوان یک ابزار «علم آلی» در خدمت فقیه «بما هو فقیه» برای استنباط احکام قرار گرفت. مسائلی را هم که رصد کنید از ابتدا متوجه می‌شوید که همه همین نقش را دارد. اگر از ظهور صیغه امر در وجوب، ظهور صیغه نهی در حرمت، مفهوم شرط، تعامل با عام و خاص و همین‌طور تا تعادل و ترجیح همه این‌ها مسائلی است که حاصلش یعنی بعد از گفتگو، هر کسی هر چیزی نظرش شد، مهم نیست که نظرش به کجا می‌رسد. هر کسی هر چیزی که نظرش شد، در خدمت فقیه قرار می‌گیرد برای استنباط. جنس اصول فقه هم یک دانش نظری است. ممکن است از هست‌ها هم صحبت کند، ولی نهایتاً می‌خواهد برساند به یک نظریه. جنس اصول فقه هنجار شناسانه است با ادبیات امروز. پس «علم آلی برای استنباط» در راستای استنباط احکام. - می‌شود یک توضیح در رابطه با هنجار شناسانه بودن مسائل بدهید؟

- هستی شناسانه که معلوم است. یعنی در واقع جواب دنبال آن چه که وجود دارد که در فلسفه فقه بیشتر این‌طور است. هنجارشناسانه یعنی دنبال باید و نباید و صحیح است، باطل است، ظهور دارد، ظهور ندارد. به این‌ها هنجارشناسانه می‌گویند. مقابل هستی شناسانه است که وقتی بگویم این‌ها روشن می‌شود. با آن رقیبش کاملاً روشن می‌شود. اما یک نکته‌ای که باید دقت کنید این است که اصول فقه ولو ابزاری است برای فقیه و در خدمت فقه، ولی فقط برای فقه نیست. ای کاش روز اول به اصول فقه گفته بودند اصول فهم. اصول درست اندیشیدن. یک تعبیری از اصول گاهی می‌کنند. در حوزوی‌ها خیلی مرسوم نیست. در دانشگاهی‌ها مرسوم‌تر است؛ منطق استنباط. این خیلی قشنگ و خوب است. یعنی در واقع استنباط را به شما نشان می‌دهد، یاد می‌دهد، ولو حاصل استنباط شما حکم شرعی نباشد. یک گزاره کلامی باشد، یک گزاره معرفتی باشد، غیر فقهی، غیر کلامی. باز اصول فقه به کار می‌آید. لذا خیلی از مسائل اصول فقه جهانی است؛ نه مذهبی، نه اسلامی، نه حوزوی. مثلاً عام و خاص که شما می‌خوانید آیا در حقوق موضوعه ما عام و خاص نداریم. یک کسی می‌خواهد با قانون سر و کار داشته باشد؛ حقوق. مسلمان هم نیست و قانونش هم قانون فرانسه است. آن هم نیاز دارد به عام، خاص، ناسخ، منسوخ در قانون. یا مفهوم شرط. اگر یک قانون است که می‌خواهند از مفهومش استفاده کنند؛ مفهوم شرط، مفهوم صفت یا قانون امری؛ امر، نهی. منطوق، مفهوم، اولویت، تعارض، آن بخش تعارض‌ها. تمام این‌ها اگر توجه کنید یا تراجم که یک وادی وسیعی می‌شود. این‌ها همین‌ها است که ما در اصول فقه می‌خوانیم و می‌توانیم در غیر فقه هم به کار ببریم. حالا من مثال به حقوق، فقه و قانون زدیم. شما در بحث‌های معرفتی بروید.

یک زمانی تابستان بود، من کار می‌کردم روی روایات اهل بیت که بعضی روایات می‌گویند ما را داشته باش کافی است. ولو از قدم تا قرن، تا شاخ، تا بالای سرت گناه کرده باشی. روایت داریم. روایت دیگر می‌گوید: «إن ولایتنا لا تدرک إلا بالعمل» عمل! روایت دیگر یک چیز دیگر می‌گوید. می‌گوید ولایت سه قسم است. مثل امیر المؤمنین مثل قل هو الله احد است که یک بار بخوانید ثلث قرآن، دو بار بخوانید دو سوم و سه بار بخوانید کامل. این جا هم می‌گوید ولایت با قلب یک مرحله، با زبان و قلب، با زبان و قلب و عمل. این هم یک مرحله است. اولاً دیدم که ما ده گروه روایت داریم. نمی‌گویم ده روایت، می‌گویم ده گروه. حالا هر گروهی ممکن است پنج یا شش یا بیشتر باشد. این‌ها چطور با هم جمع می‌شود. اولاً متوجه شدم که چطور حرف‌های نحساب از افراد حساسی در این مسئله داریم که بماند. بزرگانی حرف‌هایی زدند که نحساب و کار نکرده است. آن بماند. ولی بالاخره قضیه چه می‌شود؟ یعنی در چنین مسئله‌ای ده گروه روایات مختلف، باید یک متضلع استخوان دار اصول دیده این‌ها را جمع کند در یک نظام حلقوی، هر می این‌ها را قرار بدهد، یا کنار هم یا در طول هم. حلقوی کنار هم و هرم در طول هم. تا این‌که برسد به یک چیز صحیح. در بحث‌های علم باری تعالی روایات متفاوتی داریم. علم امام، علم معصوم (علیه السلام) روایات متعارض، متفاوت. این چیزی که آخر رسائل می‌خوانیم فقط برای فقه نیست، ممکن است بعضی جاها مثل اصل برائت و اصل احتیاط، این‌ها فقط در فقه بیاید اما عموم مباحث اصول فقه در غیر فقه هم به کار می‌آید. ولی اولی که می‌خواست دانش اصول فقه بیاید به قصد فقه آمد. به همین خاطر هم معروف شد به اصول فقه. این چیزی که عرض کردم حالا ما بحث مستقیم داریم مربوط به کار ما است. یک بحث هم جانبی مطرح می‌شود. دوست دارم توجه به این نکته داشته باشید. بسیاری از لغزش‌ها به خاطر اصول ضعیف است. من ممکن است معتقد باشم کمی اصول چاق شده است، اما اصل عظمت اصول فقه، کار بست اصول فقه، حتی برای غیر فقه سال‌های دهه‌ی 50 بود ما تازه به قم آمده بودیم؛ سال‌های 53، 54. خیلی بحث‌های تند خلقت انسان. الان شاید شما تعجب کنید که چقدر مهم بود! خیلی تند که اصل داروین تازه آمده بود ایران ترانسفورمیسم یک عده خیلی سفت و سخت حتی از حوزوی‌ها و مذهبی‌ها کتاب نوشتند. از آن طرف هم اندیشه‌ی فیکسیسم و ثبوت انواع که خیلی بعضی آقایان هم که هنوز هم هستند مخالف اصل ترانسفورمیسم داروین که چیست، خلاف قرآن است، خلاف دین است. بعضی‌ها می‌گفتند نه، چون خلاف هم نیست. جالب این است که هر کدام هم به بعضی از آیات تمسک می‌کردند. ببینید حالا فارغ از آن جنجال‌ها و جو زدگی‌ها و جوگیری‌ها... یک بحث است، بحث فقهی نیست، بحث معرفتی است. البته بحث کلامی هم نیست که مربوط به اعتقادات، ما می‌گوییم یک بحث معرفتی است، مربوط به دانش است که بالاخره قرآن اصل لامارک را تأیید می‌کند یا فیکسیسم یا ترانسفورمیسم یا قرآن ظهور ندارد در هیچ معنا. مرحوم علامه طباطبایی همان زمان فرمود قرآن ظهور در فیکسیسم دارد، ثبوت انواع، ولی اگر یک زمانی ثابت هم شود ترانسفورمیسم قرآن صراحتاً خلافش نگفته است که تا الان که 40 سال، 50 سال می‌گذرد هنوز هم ثابت نشده است، یک فرضیه است. ببینید اصول فقه این‌جا به کار می‌آید. من این را تأکید می‌کنم روی این قضایا کار کنید. بخواهید علمياً زنده باشید باید اصول فقه‌تان کامل و قوی باشد.

ببینید اصول فقه این است؛ یک دانش نظری. حتی ما معتقد هستیم -حالا نمی‌دانم با آثار و حرف‌های ما آشنا هستید یا نه، من فرض می‌گذارم که کمتر آشنا هستید- که اصول فقه دفتر دوم و سوم باید برایش نوشته شود. مسائلی دارد اصول فقه که بزرگان ما به آن نپرداخته‌اند. یعنی اصول فقه ما ممکن است از نظر حجم مباحث قدری متورم باشد، ولی از نظر حجم مسائل، یعنی آن مسائلی که باید باشد و نیست لاغر است. به همین خاطر می‌گوییم باید یک دفتر دیگر، دو تا دفتر دیگر اضافه شود. اصول فقه این است: دانش عالی برای فقه که معلوم شد فقط فقه هم نیست تا آخر. اما یک اصطلاحی داریم که کم و بیش شنیدید؛ فلسفه‌ی فقه. یعنی فلسفه مضاف مثل فلسفه دین، فلسفه زبان، فلسفه اصول فقه، فلسفه حقوق و فلسفه فقه. ما با این عنوان کار داریم. ببینید فلسفه فقه دانشی است که مثل همه‌ی دانش‌های مضاف بیرون از مضاف الیه می‌ایستد و راجع به کلیت مضاف الیه صحبت می‌کند. در فلسفه فقه مضاف چیست؟

- فلسفه. مضاف الیه چیست؟ فقه. مضاف و مضاف الیه. فلسفه‌ی فقه. صفت و موصوف که نیست. مضاف و مضاف الیه است. ببینید یک فیلسوف فقه در فلسفه فقه، مثل این‌که من این‌جا نشستم و جلوم فقه را می‌گذارم مثل یک قلمبه؛ کلیت فقه. بعد راجع به این کلیت صحبت می‌کنم. تعریف فقه چیست؟ کار فقه چیست؟ فقه به چه کاری می‌آید؟ تاریخ گذشته بر فقه چیست؟ روش‌های فقهی چطور است، چند تا است؛ روش شناسی فقه. جریانات فقهی چه چیزهایی هستند؟ اخباری، اصولی، قیاس‌گرا، ضد قیاس. مؤسس فقه. می‌دانید شبیه چه چیزی؟ شبیه رئوس ثمانیه. منتها خیلی گسترده‌تر. کسی که این قلمبه را که

جلویش می‌گذارد در خود فقه نمی‌آید. وارد خود فقه نمی‌شود. اما بیرون این را تعریف می‌کند. گاهی منابع فقه، نهادهایی که در فقه به کار می‌رود، عقل، عرف، مصلحت، استحسان، سد ذرایع، مصالح مرسله می‌آید از این‌ها بحث می‌کند. بر خلاف اصول فقه که بیشتر نظری بود، این بیشتر هستی‌شناسانه است، یعنی گزارشی است. نه این‌که فلسفه می‌گویند. فلسفه بحث از وجود می‌کند. اگر مطلق باشد بحث از وجود مطلق می‌کند مثل فلسفه اسلامی، اگر اضافه شود بحث از وجود مضافاً إليه می‌کند. لذا مسائل فلسفه فقه بیشتر جنسش، جنس نظریه پردازی نیست، جنس هستی‌شناسانه است. البته گاهی وقت‌ها آدم در خود این هستی‌شناسی نظر هم می‌دهد. این‌جا است که با اصول فقه به هم نزدیک می‌شود. لذا اگر شما می‌خواهید بحث از سیره متشرعه کنید سیره عقلا به قول این آقایانی که به ما لیست دادند، عرف، عقل، قاعده ملازمه، من اضافه می‌کنم مصلحت، استحسان، تمام این‌ها از مسائل فلسفه فقه است. البته می‌شود یک حالت نظریه پردازی هم به آن داد و برد در اصول فقه. پس فلسفه‌ی فقه دانشی است ناظر به فقه و از کلیت فقه بحث می‌کند. دانش‌های اضافه همیشه بیرون از آن دانش هستند، به آن‌ها هم دانش درجه دو می‌گویند. مثلاً فلسفه دین. یک مثال دیگر بزنم. فلسفه‌ی دین هیچ گزاره دینی را کار ندارد، یعنی وارد دین نمی‌شود. اما دین را یک پدیده و یک قلمبه جلویش می‌گذارد و راجع به دین صحبت می‌کند. اولاً تعریف دین که دین چیست و دین واره چیست. دین ریشه وحیانی دارد یا ریشه جهل و ترس و این حرف‌هایی که می‌زنند. دین نسبتش با عقل چیست؟ آیا عقل کفایت از دین نمی‌کند؟ دین با اخلاق چه نسبتی دارد؟ تمام این‌ها می‌شود بحث‌های فلسفه دین. بر خلاف کسی که وارد دین می‌شود، قرآن را باز می‌کند، توحید، نبوت، معاد، وجوب نماز، وجوب حج این‌ها خود دین است. اما آن فلسفه دین است. فلسفه‌های مضاف دانش‌های درجه‌ی دو ناظر به مضافاً إليه که از کلیت مضافاً إليه بحث می‌کند. بیشتر هم بحث‌هایش وجود‌شناسانه است، هستی‌شناسانه است تا هنجار شناسانه که گفتم، تا نظریه پردازانه. بحثی که ما داریم در این مرحله از تدریس مستحضر باشید هم به اصول فقه خیلی نزدیک است، آن جاهایی که می‌خواهیم نظر بدهیم و هم به فلسفه‌ی فقه که خودش است. من خیلی در این بحث درگیر نمی‌شوم. آن قدر بحث و گرفتاری داریم که در بحث ما این‌جا فرع است. فکر می‌کنم اگر خواسته باشم تا این‌جا خلاصه کنم مخصوصاً بعضی از دوستان که دیر آمدند قرار شد ما یک اصول فقه داشته باشیم با تعریفی که دارد، یک فلسفه فقه دارد با تعریفی که دارد، مشابهت این دو نهاد، و آن نکته‌ای که خیلی علاقمندم فراموش نکنید جایگاه اصول فقه در منظومه‌ی علوم اسلامی که اصول فقه مثل اصول فهم است.

ما چنان‌که به اصول فقه نیاز داریم به فلسفه فقه هم نیاز داریم. من گاهی غصه می‌خورم که چرا باید با قسم و آیه ثابت کرد به بعضی‌ها که ما یک بحث‌هایی در فلسفه‌ی فقه داریم که تا به آن نرسیم نمی‌توانیم. مثلاً مکاتب فقهی، روش شناسی فقه، متدولوژی فقه می‌شود کسی وارد نباشد و کار نکرده باشد و بعد بخواهد استنباط کند، بخواهد داوری کند، بخواهد نقد کند. اقوال را، کتاب‌ها را. این باید روش شناسی فقه را بلد باشد. یا بحث همین عرف و عقل. ما گاهی 50 سال، 60 سال می‌گوییم عرف، ولی هیچ وقت یک ساعت نمی‌نشینیم این را درست بشکافیم که این عرف که می‌گوییم یعنی چه، کارایی‌های آن چیست. یک جا به کار می‌بریم که نباید ببریم. یک جا استفاده نمی‌کنیم که باید بکنیم. قاعده ملازمه؛ یک دفعه یک فاضل حوزوی درس خارج گفته بود: قاعده ملازمه باطل است و علما هم گفتند باطل است. در حالی که کسانی که دم از قاعده ملازمه می‌زنند می‌گویند تصوّرش تصدیقش را می‌آورد. تصوّرش با تصدیقش همراه است، منتها درست تصوّر باید بشود. از این جهت هم مباحث اصول فقه را آقایان... حالا نه فقط در درس و کلاس ما، هر کاری می‌کنید، هر درسی می‌خوانید، هر کلاسی می‌روید، هر مطالعه‌ای که می‌کنید، هر پژوهشی که می‌کنید، هم مسائل اصول فقه را درست باید رسید. بله، بعضی نزاع‌ها این‌جا آقای آخوند این را گفته است، اشتباه کرده است، مرحوم نائینی درست گفته است. به سه دلیل. بعد آقای خویی می‌گوید مرحوم نائینی درست گفته است. این‌ها همان تکثیر مباحث است که قلیل الفایده است. اما اصل مباحث و اصل مسائل باید کاملاً فهم شود همچنین مسائل فلسفه‌ی فقه. به هر صورت خدا را شاکر باشید که یک فرصتی پیش آمده است و در جوانی خود دارید این بحث‌ها را می‌بینید، گذشته‌ها به ما نگفتند. فکر می‌کنیم آرام آرام خود ما رسیدیم. حالا اگر به شما گفته می‌شود قدر شناس باشید.

– تعریف جدیدی که در باب اصول فقه فرمودید اصول فهم، خیلی از مباحث و الفاظش است؛ یعنی غیر از مباحث و الفاظش چیز دیگری هم است؟

– بله، البته در مباحث و الفاظش در اصول فهم است؛ فهم نص. اما در غیر مباحث... چون ما با نص کار داریم. فهم متن. من هر وقت می‌گویم نص یعنی نصوص دینی. البته گاهی می‌گویم نصوص دینی، متون فقهی، متون علما. آن‌ها می‌گویند متون و من

می‌گویم نصوص. سؤال خوبی کردید، چون بعضی‌ها می‌گویند اصول فقه حالا اصول فهم است مباحث الفاظش. ولی خیلی از بحث‌هایی که ما بعداً تحت عنوان جلد دو کفایه می‌آوریم همین‌طور است. مثل مباحث تعادل و ترجیح. در مباحث تعادل و ترجیح شما در یک کلمه چه چیزی را یاد می‌گیرید؟ نحوه تعامل با نصوص متعارض. غیر از این که نیست. یعنی آن‌جا می‌خوانید که اگر نصوص متعارض بود چطور مدیریت کنید. در تعادل و ترجیح به من و شما مدیریت و نصوص را یاد می‌دهند، نصوص و متعارض. حالا چه با ترجیح و چه بدون ترجیح، تعادل. مدیریت نصوص متعارض در همه جای دیگر هم است، فقط در فقه نیست. آن هم برای فهم است. منتها فهم پس از تعارض. آن اوایل جلد دو کفایه، بحث قطع و ظن، حجیت قطع، اقسام قطع، حجیت ظن آن‌ها هم مثل الفاظ است. اما مثل اصول عملیه، بحث‌های برائت و علم اجمالی آن‌ها هم بیشتر در فقه به کار می‌آید؛ فقه و حقوق. چون حقوق ما که غیر از فقه نیست. این‌جا به کار می‌آید.

– شما می‌خواهید علم اصول را به رشته‌های مختلف تعمیم بدهید. در حالی که ما در فقه دنبال حجّت هستیم. دنبال این‌که یک حکمی را به دست آوریم که با انجام آن. در حالی که ما در علوم شناختی و علوم مختلف دنبال کشف حقیقت هستیم. حالا کار به حجّت و لا حجّت نداریم. کار به این‌طور چیزها نداریم. طبیعتاً وقتی هدف عوض می‌شود روش‌ها و خیلی چیزها عوض می‌شود. مثلاً روش تجربی در فقه جایگاهی ندارد، در حالی که یکی از روش‌های تجربی... این را من قبول دارم که خیلی از مباحث اصول فقه روی سایر علوم هم قابل استفاده است، ولی باید برای هر رشته‌ای به تناسب اهداف خودش و نیازهای خودش بومی سازی شود.

– فرض کنید من همه حرف‌های شما را قبول داشته باشم. این زخمی به حرف ما نزد. اولاً من نگفتم اصول فقه در پزشکی هم به درد می‌خورد؛ علوم تجربی، در فیزیک و شیمی و در زیست هم به کار می‌آید. گفتیم در کلام، در تفسیر، بحث‌های معارف دین. تجربه را کنار بگذاریم. اگر بخواهم نظر خود را راجع به این سؤال شما بگویم اولاً گاهی ما یک مقدماتی کنار هم می‌چینیم که مناقشه دارد. چه کسی گفته است که ما در دانش فقه دنبال حجّت هستیم. بله، شنیدم، می‌گویند، اما فقیه فقط دنبال حجّت است، هیچ انگیزه‌ای برای کشف ندارد. فقیه هم دنبال فقه کشف است. کشف شریعت. ولی اگر نرسید بحث عذر می‌آید. لذا ما خیلی فقه عذر را... من اسم آن را فقه عذر می‌گذارم که آقایان می‌گویند معذّر. البتّه معذّر غلط است. معذّر یعنی بهانه، عربی نیست. فقه کشف و فقه عذر. این‌که بگوییم فقیه دنبال حجّت است فقط، یعنی همه‌ی تلاشش این است که یک حجّتی به دست بیاورد، برایش مهم نیست کشف یا نه، فقیه دنبال کشف است. اگر نرسید و دست او کوتاه شد بسته نیست راه، یک ابزارهایی دارد که به عذر برسد.

نکته دیگر این‌که اگر گفتیم در بحث‌های معارفی ما دنبال کشف واقعیم. در بحث‌های فقهی ما دنبال تحصیل عذر هستیم. قبول کردیم اشکال اول را نکردیم، الزاماً باید ابزارهای صد درصد فرق کند. لذا ممکن است یک... لذا در بحث معارف از برائت دیگر استفاده نمی‌کنید، با این‌که مسئله شما اصولی است. از شبهات اطراف علم اجمالی استفاده نمی‌کنید، با این‌که مسئله شما اصولی است. اما از خیلی از بحث‌های آن استفاده می‌کنید. برای شما مثال زدم. تعارض نصوص، فهم نصوص. در همان ابزاری که اصول فقه می‌دهد نصوص آن‌جا را فهم می‌کنید و احیاناً اگر متعارض بودند چه کار می‌کنید؟ با همان ابزاری که اصول می‌دهد آن‌ها را جمع می‌کنید. البتّه مثلاً کلمه بومی که شما به کار بردید، فرض کنید شما در کشف شریعت ممکن است بگوییم خبر واحد حجّت است که می‌گویند، خبر واحد ثقه. ولی در کشف معارف می‌گویند خبر واحد اگر اطمینان بیاورد حجّت است. بله، این تفاوت‌ها وجود دارد، وجود تفاوت‌ها نباید کلیت حرف ما را بزند.

– شما چند گزاره فرمودید این‌که اصول فقه دانشی هنجاری است. یکی فلسفه‌ی فقه از جمله‌ی فلسفه‌های مضاف است. یکی این‌که فلسفه‌ی فقه دانش هستی‌شناسانه یا هست‌شناسانه است و این‌که مباحث عرف و حجّت عقل در واقع هم در اصول فقه دنبال می‌شود و هم در فلسفه‌ی فقه. منتها هم نگاه‌ها متفاوت است. از این جهت فرق می‌کند. این‌که فرمودید اصول فقه هنجاری است؛ که این غلبه دارد گزاره هنجاری. در حالی که ما هر چه می‌گردیم در اصول فقه، یعنی قضایا را می‌چینیم و می‌خواهیم تحلیل گزاره‌ای کنیم که چنین قضایای به اصطلاح توصیفی یا قضایای توصیه‌ای، قضایای هستی‌شناسانه یا هنجاری، عمده‌اش می‌رود در قضایای توصیفی و جز بعضی قواعد این چنینی هیچ کدام در هنجاری جا نمی‌گیرد. مثلاً ما می‌گوییم مباحث اصول فقه تقسیم بندی آخوند مباحث الفاظ یا تقسیم بندی آقای صدر، هر تقسیم بندی این مباحث را می‌آوریم، می‌بینیم مثلاً دلالت شناسی، این‌که این دلالت بر چه چیزی دارد یا هدفش چیست؟ این‌که اصلاً هستی‌شناسانه است. کلاً هیچ. مباحث دلالت شناسی

کلاً هستی شناسانه است. حجیت ادله، اینها همه تقریباً هستی شناسانه است. حجیت شرعی نه حجیت عقلی، یعنی معرفت شناسی اش را نگوئیم موجهیت به طور کلی، بلکه بگوئیم توجیه شرعی اش، حجیت شرعی از دیدگاه شارع و مولا. حتی با همان دیدگاه هم در حقیقت گاهی توصیف روی آن است. یعنی این که آیا مولا آن را پذیرفته است و آن را حجت کردند. حجت آن هم کاملاً توصیفی است، یعنی کاملاً هستی شناسانه است. مباحث صدور می هم همین طور است.

با این نگاه شما کجا است که می شود نظریه پردازی کرد یا اصلاً نداریم؟

اشکالی ندارد. نظریه ها لزوماً هنجاری نیستند. نظریه ها اگر چه کارکردی هنجاری در علم ایجاد می کنند، اگر چه اثر یک نظریه در علم اثری است هنجاری، اما خود نظریه تغییری نمی کند، خود نظریه توصیفی است.

ببینید من فکر می کنم باز هم به قول شما سلیقه است یا ممکن است گاهی متفاوت باشد، یا بیانها یا مبینها. ولی یک دفعه ما متعلق نظریه مان یک هست است، مثل دلالت. اما یک دفعه آن گزاره ای که ما داریم هست. وقتی ما می گوئیم صیغه امر ظهور در وجوب دارد درست است. در واقع خبر از یک پدیده می دهیم. اما داریم چه کار می کنیم؟ داریم نظر می دهیم. یعنی یک کسی می آید و می گوید که صیغه امر ظهور در وجوب دارد. آن یکی می گوید اشتباه کردید، ظهور در وجوب ندارد. یک کسی می گوید ظهورش از طریق عقل است، یکی کسی می گوید از طریق وضع لغت است. نظر می دهد. وگرنه بله، متعلق اینها دلالت است. ببینید وقتی می آید بحث خلقت انسان را مطرح می کند متعلق بحث هستی شناسانه است؛ چه لامارک، چه داروین و هر کسی که می آید دارد از یک... هست می خواهد بحث کند. اما بحثش دیگر صرف گزارش از آنچه وجود دارد، مثل کسی که می گوید من رفتم در این اتاق اینها را دیدم و دارم گزارش از این هستها می دهم. نه، او می آید مقدمه می چیند و چهار تا اصل درست می کند. بر اساس این چهار تا اصل نتیجه می گیرد و چه بسا نتیجه ای که تا حالا کسی نگرفته بود!

اینها می شود هنجار شناسانه.

الآن مثلاً دانش فلسفه و مکتب حکمت متعالیه مقدمه نمی چیند و یک نظر نمی دهد که مثلاً بنا بر این مقدمات معاد نمی تواند جسم اصولی حداقل باشد. این نظریه شد هنجاری. دارد توصیف می کند معاد باید چه شاخصه هایی داشته باشد یا فهم فلسفی. ببینید وقتی می آید بحث می کند، حالا در همان بحث فلسفه اگر آمد ما تعهد نداریم هر چه در فلسفه می گوید حتماً بحث از هستی باشد بدون نظریه پردازی. اگر آمد از علم باری خبر داد، مسائلی مانند علم باری مانند اصل اقتضای ضرورت معاد یا عدم معاد همه می شود نظریه پردازی.

نظریه پردازی فقط در حوزه هنجارهاست؟

یعنی چه هنجارها؟

یعنی هر قضیه ای که یک نظریه باشد یک قضیه هنجاری است؟

نه هنجاری که ما می گوئیم به این معنا است، مقابل هستی شناسانه به کار می بریم.

مفصل این بحث را... دو جلد کتاب چاپ شده است، به مناسبت بزرگداشت آشتیانی مشهد فلسفه های مضاف از جمله فلسفه ی فقه. آن جا خیلی مفصل تر است.

این را هم می دانید که من نه خیلی مقاومت می کنم و نه درست است که مقاومت کنم. برای این که بعضی ها می گویند: فلسفه فقه و اصول فقه هیچ تفاوتی ندارد. هو، هو. بعضی می گویند اصول فقه اعم از فلسفه ی فقه است. بعضی می گویند فلسفه ی فقه اعم است از اصول فقه. بعضی می گویند اینها دو وادی هستند که با هم تباین دارند تا آخر. حالا طوری هم نیست که بخواهیم روی مطلب قسم بخوریم. من فکر می کنم مطلب معلوم شود حالا روی کلماتی که خیلی معطل نشویم بهتر است. اینهایی که گفتم، اصول فقه، فلسفه فقه و اینها در واقع مقدمات بحث ما بود. من فکر می کنم ما در فقه مقارن، حالا اصول فقه مقارن، اولین مسئله که باید مورد گفتگو قرار دهیم، یعنی خیلی مناسب است، مبنایی است بحث عقل است. حالا حجیت العقل، عقل، تقسیمات عقل، قاعده ی ملازمه و کارکردهای عقل در فقه، البته با نگاه مقارنه. ضمناً سعی می کنم... چون ما این جا پایان نامه نمی نویسیم و وقت شما هم این قدر وسیع نیست بعضی چیزها را رد می شویم. ممکن است برای یک کتاب، یک پایان نامه خوب باشد، مخصوصاً کتاب فقه و عقل هم اگر داشته باشید که به نظر من به خاطر بحث ما که شده است باید این کتاب را داشته باشید. بعضی چیزها را واگذار می کنیم به شما که از این کتاب یا هر جای دیگر و البته بعضی از بحث های محوری را ورود می کنیم.

عقل و به قول این دوست ما حجیت العقل.

از جاهای مختلف می‌شود شروع کرد. متن هم نداریم که مجبور باشیم و دست ما بسته باشد. اما به عنوان یک خبیر - اگر فرض کنید بنده خبره این کار هستم - به عنوان یک خبیر می‌گویم بهتر است از نزاع بین ادلیه و اشاعره شروع کنیم تا کم‌کم جلو بیاییم. مستحضرید که بخشی از عالمان جهان اسلام که ما از آن‌ها به اشاعره یاد می‌کنیم و البته بعضی از فرقه‌های دیگر مانند ظاهریه، از قبیل احمد بن حزم ظاهری، بنا بر این‌که ظاهری‌ها را از اشاعره جدا کنیم «قیه بحث». اشاعره، ظاهریه مانند احمد بن حزم، چند اعتقاد دارند. یکی این است که این‌ها معتقد هستند احکام شرعی «لهدف» جعل نشده است. من تعبیر مصالح و مفاسد نگفتم و عمداً نگفتم. آن که سهل است. می‌گویند اصلاً تشریح خداوند، شریعت الهی فعل خداوند است و فعل خداوند هیچ وقت هدف ندارد. تکرار می‌کنم؛ مصالح و مفاسد پیشین که هیچ‌کس بگوید خداوند مصالح را دیده است، مفاسد را دیده است در مصالح امر کرده است و در مفاسد نهی کرده است. آن‌که هیچی، حتی خود فعلش هم نباید بگوید مصلحت دارد. مثلاً خود ما تا حدّ مسائل و مفاسد را قبول نداریم، تبعیت را، حالا بعداً بحث می‌کنیم. اما دیگر این را انکار نمی‌کنیم که کار خداوند «لهدف» است. ولو هدف در خود جعل باشد. آن‌ها می‌گویند همین را هم نگویند. برای فعل خدا اگر شما هدف درست کردید، در واقع دارید می‌گویید خدا در این چهارچوب کار می‌کند. این‌جا باید زبانتان را گاز بگیرید «آی گاز». هیچ چهارچوبی برای کار خدا نباید تصوّر کرد. کفر است. این‌ها را کمی رها کنید زود برچسب می‌زنند. کفر است. این‌جا این‌ها با یک مشکلی رو به رو می‌شوند. مگر در قرآن نمی‌گوییم حکیم، خدا حکیم است. حکیم یعنی کسی که کارش هدف دارد و چهارچوب دارد، حکیمانه است. روی مصالح و مفاسد است. این‌ها جواب می‌دهند که حکیم وصف خدا نیست، علم است برای خدا. چطور شما دختر دار می‌شوید و می‌گذارید نرگس خانم و پسر دار می‌شوید می‌گذارید محمود آقا. همان‌طور که ما به بچه‌مان می‌گوییم نرگس خانم و محمود آقا، به خدا هم می‌گوییم حکیم. این‌ها هیچ کدام دلالت نمی‌کند بر این‌که کار خداوند هدفی دنبال کند. این آقای اسکندری از اشاعره است و حاشیه‌ای دارد بر کشف زمخشری. زمخشری از عالمان سنی معتزلی است. بعضی‌ها که بر کتابش حاشیه زدند از شانسش یا از بدشانسی‌اش آن‌ها از اشعری بودند. از جمله همین آقای اسکندری معروف. ایشان ذیل بعضی از آیات که زمخشری خواسته است یک نوع فلسفه‌ی کار خدا را بیان کند می‌گوید این چه کاری است که این آقا دارد می‌کند «إنا لله و إنا إليه راجعون» و از این حرف‌هایی که می‌زند. بر همین اساس اگر تفکر کسی این باشد: انکار هر نوع چهارچوب برای فعل خداوند، قهراً نمی‌تواند به عقل در حوزه‌های کشف احکام مجال بدهد. برای این‌که عقل إن شاء الله خواهیم گفت می‌خواهد به عنوان مدرک مصالح و مفاسد وارد شود. این‌ها می‌گویند عقل ما مصالح و مفاسد شرعی را می‌خواهد درک کند. اصلاً این سالبه به انتقای موضوع است. این‌ها را من به شما بگویم؛ اشاعره نمی‌خواهند بگویند عقل ما عاجز از درک مصالح و مفاسد است. من یادم است اوایل در خارج با استادمان یکی از بزرگان (رحمت الله علیه)، ایشان اصرار می‌کرد که اشاعره می‌گویند ما خوب و بد نداریم. من هم برایم سخت بود با همان ذهن طلبگی. به استاد می‌گفتم استاد بزرگوار، این‌ها که دیوانه نبودند! ممکن است اشتباه می‌کردند، ولی دیوانه که نبودند. یعنی این‌ها می‌گفتند ما هیچ حسن و قبح نداریم! «لو لا شارع» می‌گفت آره. می‌گفتم یعنی این‌ها می‌گویند اگر شما یک یتیمی را در بیابان دیدید که مال زیادی هم دارد، یک یتیمی را سر بریدید و مالش را هم دزدید، با این‌که این یتیمی را سوار ماشین کردید و مالش را هم حفظ کردید و آوردید رساندید به ولی‌اش، اصلاً کار به دین نداریم، یعنی عقل... می‌گفت بله، این‌ها این را می‌گویند. ولی خوب، نمی‌گویند این‌ها، ما وقتی حرف‌هایشان را می‌بینیم این‌طور صحبت می‌کنیم. این‌ها اگر انکار حسن و قبح می‌کنند به این معنا که حسن و قبحی فرض کنید عقل بفهمد و معیار شود برای حکم شارع. بعد هم این شعار را بدهیم، بگویم آنچه را که عقل حسن بشمارد شارع واجب کرده است. آنچه را عقل قبیح بشمارد شارع حرام است. این را این‌ها قبول ندارند، وگرنه کاری به حسن و قبح عقلی که عقل درک کند... ولی چهارچوب برای حکم شریعت نشود. این‌ها را کار ندارند، منکر نیستند، این‌ها هم مثل سایر عقلای عالم.

در بحث این‌ها دیگر عقل نمی‌تواند منبع استنباط باشد. چون شما باید قبلاً قبول کرده باشید که فعل خدا چهارچوب دارد ولی وقتی قبول نکردید نمی‌توانید این را بگویید؛ «حجیت العقل». لذا کتاب‌ها را دیده باشید، اصول فقه‌شان را هم دیده باشید، حالا آرام آرام می‌رسیم جداولشان را می‌بینید. عقل را در سلسله‌ی اسناد ادله نمی‌آورند. این‌جا ممکن است شما یک سؤال کنید. حالا ممکن است به ذهن شما نرسد ولی بعداً... این آقایان و این اشاعره که با عقل این‌طور رفتار می‌کنند، ولی اهل قیاس هستند در فقه. در فقه یک عده اهل قیاس نیستند مانند همین احمد بن حزم ظاهری که می‌گوید خدا حکیم است یعنی علم است برایش. با

قیاس خیلی مخالفند این‌ها. یک چیزی شبیه اخباری‌های ما. اما طیف وسیعی از این‌ها اشعری هستند ولی قیاس را قبول دارند. می‌دانید که عموم عالمان اهل تسنن اشعری هستند و قیاس هم بسیاری از این‌ها قبول دارند. این‌جا یک سؤال پیش می‌آید. این حضراتی که می‌گویند فعل خدا چارچوب ندارد، کذا و کذا، حسن و قبح را قبول نمی‌کنند چطور می‌خواهند قیاس کنند. نمی‌دانم چطور مسلط بر نهاد قیاس هستید. می‌دانید قیاس این است که حکمی در شریعت برود روی یک موضوعی و بگوید «الخمیر حرام» بعد ما بخواهیم حکم تعلق گرفته به یک موضوع را سرایت بدهیم به موضوعی که مذکور در دلیل نیست. «اسراء الحکم من موضوع مذکور فی الدلیل إلی موضوع غیر مذکور فی الدلیل لمشابهة بینهما» حالا اگر مشابهت قطعی باشد که ما کوتاه می‌آییم. «للمشابهة الظنیة» که خیلی از آن‌ها می‌گویند.

ببینید کسی که اصلاً چارچوب برای فعل خدا تعیین نمی‌کند و اصلاً می‌گوید خداوند احکامش نباید در چارچوب قرار بگیرد «لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون» این چطور می‌خواهد قیاس کند. من تا این ساعت که با شما هستم و شاید نزدیک به 20 سال باشد که این شبهه برایم پیدا شده است نتوانستم حل کنم این را. مرحوم رمضان البوطی کتابی دارد به نام «ضوابط المصلحه فی الشریعة الاسلامیه». خودش هم اشعری است. مرحوم رمضان البوطی در حمله داعش به سوریه کشته شد. به مسجدش حمله کردند و ترورش کردند. کتابی دارد به اسم «ضوابط المصلحه فی الشریعة الاسلامیه» ایشان می‌خواهد کار اشاعره را درست کند ولی به زعم ما نتوانسته است. اگر خواستید، چون این در بحث ما فرعی است، این در «فقه و مصلحت» پاورقی صفحه 28 است. من از رمضان البوطی این مطلب را آوردم. یعنی یادم است که این شبهه برای خود من پیدا شده بود. بعد گشتم دیدم آقای رمضان البوطی هم این شبهه را مطرح می‌کند و یک جوابی هم می‌دهد که من این‌جا نوشتم تناقض مذکور، یعنی بین آن اندیشه و آن رفتار مشکلی است که در اندیشه‌ی این گروه وجود دارد. جز آن کسان از این فرقه یعنی از اشاعره که قیاس را در فکر اصولی خویش نپذیرفتند مثل ابن حزم ظاهری. وگرنه به نظر ما حل نمی‌شود. باز هم شما هم فکر کنید، این را هم ببینید و خارجاً هم تأمل کنید. ببینید کسی دیگر هم این حرف را مطرح کرده است. بله، خیلی کار شده است ولی نمی‌توانم بگویم. ولی ببینید کسی دیگر هم متعرض شده است، حل کرده است، نکرده است. اگر به یک قرار برسیم بحث هم می‌کنیم، چون بحث مهمی در جای خودش است. پس بحث از اشاعره شد، مینا شد، لازمی که نظر اشاعره دارد که توضیح دادم. مشکلی که این‌ها دارند در رفتار فقه‌شان با فکر اصولی‌شان و جوابی که آقای بوطی داده است و اشکالی که ما داریم.

پایان